

در این شماره:
مشکل در کردستان عراق
گرافیتی و این دوراهی همیشگی
من ندارم سر یاس!
«دولت رفاه» در مقابل «دو گسست»

آتش • شماره ۴۶ • شهریور ۱۳۹۴
email: atash1917@gmail.com

ما گزینه انقلاب و کمونیسم را روی میز می گذاریم

«...خوشبختانه شکست کمونیسم به معنای شکست مارکسیسم در دنیا تلقی شده است... در دانشگاه‌های ما یک جریان‌هایی دارند حرف مارکسیسم را دوباره زنده می‌کنند... نظام‌های کمونیستی دنیا بعد از ۶۰ - ۷۰ سال جز افتضاح چیز دیگری به بار نیاورده‌اند... اگر واقعیت داشته باشد [که] جریان تفکری مارکسیستی در دانشگاه‌های ما فعال باشند قطعاً پول آمریکایی‌ها دنبالش است... قطعاً».

حرف‌های خامنه‌ای همان گفتار ضدکمونیستی امثال «مهرنامه» است؛ فقط مخاطبانش فرق می‌کنند. سخنان سخیفی مانند این که «جریان تفکر مارکسیستی قطعاً پول بگیر آمریکایی‌ها هستند»، فقط و قطعاً به کار دلجویی از پایه‌های بحران زده جمهوری اسلامی می‌آید که بر اساس ضدیت با «شیطان بزرگ» و دفاع از «ارزش‌های دین مبین» سال‌ها سرگرم‌شان کردند و اهرمی شدند برای سرکوب نیروها، چهره‌ها و تجمعات مترقی و عدالت خواه و مردمی. امروز جمهوری اسلامی غرق در مشکلات داخلی و خارجی با معضل پایه‌های اجتماعی‌اش هم روبروست. پایه‌ای که شعارهای «غرب ستیزی» جمهوری اسلامی به آنان برکت و ایدئولوژی می‌داد و اکنون با چرخش میان رابطه دولت اسلامی و امپریالیست‌ها سر در گم و گیج شده. پس نیاز است که بالاترین سطوح حکومتی آن‌ها را بر سر عقب نشینی‌های سیاسی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی توجیه کنند. بخش مهمی از سخنان خامنه‌ای همین مشکل را خطاب قرار می‌دهد.

آنچه می‌خوانید بخش‌هایی از مقاله بلندی است که به علت محدود بودن صفحات نشریه، نسخه کامل آن را بزودی به شکل یک جزوه کوچک روی صفحه وبلاگ و فیس بوک «آتش» قرار خواهیم داد.

اگر قرار باشد از میان رسوایی‌های اقتصادی بی پایان جمهوری اسلامی

ضدکمونیسم هار، خصوصیت ذاتی دولت استعمارگر جمهوری اسلامی و همه جناح‌هایش است و شاه‌رگ حیاتی‌اش. اما در برخی از مقاطع تاریخی که جمهوری اسلامی مجبور شده در سیاست و عملکرد دست به چرخش‌های مهم با نتایج غیرقابل پیش‌بینی بزند بر حدت و شدت تبلیغات ضدکمونیستی‌اش افزوده است. در سال‌های نخست پایه گذاری جمهوری اسلامی، در فضای پر هرج و مرج آن سال‌ها که هنوز تکلیف جدال میان انقلاب و ضدانقلاب اسلامی ناروشن بود، مرتجعان اسلامی فقط می‌توانستند با استفاده از اهرم قدرت دولتی، به کشتار کمونیست‌ها و سرکوب بیرحمانه خیزش‌های عادلانه توده‌ها دست بزنند و نظام سلطه سرمایه و جهل را تثبیت کنند. یک بار دیگر پس از پایان جنگ ایران و عراق و در دوره معروف به «سازندگی» و بازگشایی رابطه با امپریالیست‌ها - با نتایجی غیرقابل پیش‌بینی - دست به جنایتی نابخوددنی زدند و هزاران زندانی سیاسی کمونیست و انقلابی را به جوخه‌های مرگ سپردند. دوره کنونی از جهاتی شبیه به آن دوره‌هاست. جمهوری اسلامی زیر فشار به پای میز مذاکره با امپریالیست‌ها رفته و به آن چه عنوان توافق هسته‌ای دارد، تن داده است.

این اجبارها از کجا ناشی شد:
- به بن‌بست رسیدن اقتصاد ورشکسته ایران و فشار و تهدیدهای امپریالیستی. اعمال تحریم‌های خارجی، حلقه را بر گردن اقتصاد تنگ‌تر کرد.

- نارضایتی عمومی که به شکل‌های مختلف بروز پیدا کرد و مشروعیت جمهوری اسلامی را زیر سوال برد.

- نزاع و رقابت درونی باندهای

آبباری سد گتوند بیش از ۴۲۰ هزار هکتار است. اجرای این پروژه بر هزینه نه فقط بر زندگی و معیشت هزاران خانواردر منطقه گتوند و شوشتر تاثیر منفی گذاشته بلکه آینده کشاورزی استان خوزستان و محیط زیست منطقه را مورد تهدید قرار داده است. کارون پیر، له له می‌زند و جلگه حاصلخیز خوزستان

ادامه در صفحه ۸

اما این دولت جمهوری اسلامی با رهبر و دولتمردان دیگرش هستند که حیات‌شان در گرو وابستگی به امپریالیست هاست. «پول بگیر» حقیر امپریالیست‌ها اینان بوده‌اند و هستند. البته نه به معنای عوامانه‌ای که خامنه‌ای برای توجیه پا منبری‌های بحران زده‌اش به کار می‌برد. بلکه به معنایی طبقاتی و منطبق بر منافع جریان ضدانقلابی و واپس‌گرایی که در مقطع تاریخی ۵۷ بر خیزش عدالت خواهانه مردم تسلط پیدا کرد و با استفاده از جهل و تاریک‌اندیشی دینی به قدرت رسید. نه فقط این، که جمهوری اسلامی از درون تصمیم‌گیری قدرت‌های امپریالیستی و برای مهار بحران انقلابی در آن مقطع به عنوان آلترناتیوی مساعد در برابر خیزش توده‌های مردم، به عنوان بدیلی در برابر امکان قدرت‌گیری نیروهای کمونیست انقلابی و متاثر از رقابت‌های درون امپریالیستی بین دو اردوگاه غرب و شرق به ظهور رسید. منافع امپریالیست‌ها در آن زمان حکم می‌کرد که به این جریان چراغ سبز نشان دهند و راه را برای قدرت‌گیری مرتجعین بورژوا اسلامی باز کنند. این گونه بود که زد و بند امپریالیست‌ها با دستگاه روحانیت شیعه و متحدین ملی - مذهبی‌اش به رهبری خمینی پیش رفت و راه را برای استقرار دولت جمهوری اسلامی باز کرد. نتیجه این همسویی شکل‌گیری یک نظام سرمایه‌دارانه / تفوکراتیک (دینی) بود که اساس‌اش را تشدید بهره‌کشی انسان از انسان، تحکیم روابط پدرسالارانه و ستم بیشتر بر زنان، فراگیرتر شدن ارزش‌های کهنه دینی و کارآمدتر شدن دستگاه سرکوب طبقاتی تشکیل می‌داد. جمهوری اسلامی موجودیت‌اش را مدیون این همگرایی با امپریالیسم است.

۱۰ مورد برجسته و نمونه وار را انتخاب کنیم، بدون شک پروژه سد گتوند علیا یکی از آن هاست. این سد در ۲۵ کیلومتری شمال شهرستان شوشتر ساخته شده و با شهر گتوند ۱۰ کیلومتر فاصله دارد. سد گتوند که ۱۸۲ متر ارتفاع و مخزنی ۴ میلیارد و ۵۰۰ متر مکعبی دارد یکی از بزرگترین سدهای ایران به حساب می‌آید. زمین‌های حوزه

از خوزستان تا شورستان

سرمایه‌دار نظامی / امنیتی درون هیئت حاکمه که بی‌ثباتی دولت جمهوری اسلامی را تشدید کرد.

- بی‌نظمی حاکم بر منطقه و احساس عدم امنیت در آشوب خاورمیانه‌ای که از هر طرف کشیده می‌شود. در همین زمینه، ظهور نیرویی مانند داعش که جمهوری اسلامی آن را رقیبی دید در برابر بسط و گسترش نفوذش در عراق و سوریه و لبنان و بحرین و یمن و حتی آن را به مثابه یک تهدید داخلی در مناطقی از ایران تلقی کرد.

این‌ها مهم‌ترین عواملی بودند که طبقه سرمایه‌دار تئوکراتیک (دینی) حاکم را به این جمع‌بندی رساند که دیگر نمی‌تواند به مانند گذشته حکومت کند و برای بر جا ماندن و تامین امنیت خود، راهی جز وصل شدن بیشتر به امپریالیست‌ها و طرح‌های منطقه‌ای آن‌ها ندارد. انتخاب روحانی و ائتلاف شکل گرفته بر محور او، بیان همین جمع‌بندی بود و با هدف پا برجا نگه داشتن این نظام ستمگر انجام شد.

اما پیشاپیش تضادهای گوناگونی در دل این چرخش مهم سیاسی در جریان است که باعث ناروشنی و افت و خیز در نتایج تفاهم و تحکیم رابطه جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها می‌شود. یک سلسله تضادهای درون ارتجاعی در کارند که مهار و کنترل‌شان اگر نه ناممکن اما بسیار دشوار است:

- اختلافات درون هیئت حاکمه آمریکا و اکثریت جمهوری خواهان که از شرکت دادن جمهوری اسلامی در طرح‌های منطقه‌ای امپریالیسم آمریکا ناراضی‌اند.

- موضع اسرائیل که تقویت جمهوری اسلامی را اخلال در موجودیت و موقعیت منطقه‌ای خود می‌داند.

- تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی که هر چند در معامله جدید با جمهوری اسلامی به توافق رسیدند اما هر یک منافع ملی خود را در خاورمیانه‌ای پر هرج و مرج و فضایی که سگ صاحبش را نمی‌شناسد جستجو می‌کنند.

- تضادهای درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی که از هم اکنون به صورت مخالفت خوانی‌ها و ابراز شعارهایی مانند «انرژی هسته‌ای حق معلق ماست!» بروز یافته است.

- کشاکش میان جمهوری اسلامی و دولت‌های کارگزار امپریالیسم در منطقه به ویژه عربستان سعودی که امروز بیشتر از همه در درگیری و جنگ داخلی در یمن تبارز پیدا کرده است. روند محتمل نه ایجاد ثباتی نسبی در ایران و منطقه که آشوب و هرج و مرج و جنگ‌های ارتجاعی بیشتر است. جمهوری

اسلامی درست وسط این باتلاق قرار گرفته است. این یک طرف ماجرا است. طرف دیگر، نتایجی اقتصادی است که توافق هسته‌ای قرارست در پی داشته باشد. این از نظر منطق سرمایه‌داری یعنی هجوم افسارگسیخته اقتصاد نئولیبرال امپریالیستی به ایران. امپریالیسم (و نئولیبرالیسم‌اش در دوره جهانی سازی) به هر جامعه‌ای وارد شده چیزی جز فلاکت بیشتر و تشدید هولناک شکاف‌های طبقاتی، ملی و جنسیتی، نابودی بیش از پیش تولیدات کوچک داخلی، از میان بردن زیست محیط‌های طبیعی در خدمت به سودآوری سرمایه به بار نیآورده است. عادی سازی رابطه با امپریالیسم یعنی:

- «بهبودسازی» یک رابطه متکی بر استثمار و ستم و کارآمدتر کردن این رابطه.

- منطبق کردن بیشتر ساز و کار جامعه با فرامین نهادهای امپریالیستی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و استانداردهای جهانی دیکته شده توسط این نهادها.

- حمله به نان و آب و ابتدایی‌ترین نیازهای اکثریت توده‌های مردم در گستره‌ای بزرگ‌تر که گام اولش برنامه‌ریزی برای حذف چندرغاز یارانه نقدی است و همزمان بالا بردن بهای حامل‌های انرژی.

به نکته آغازین باز گردیم. راستی اگر «کمونیسم مرده و ورشکسته شده» چرا باید برای چیزی مرده، انرژی صرف کرد و بودجه گذاشت؟ چرا باید مجله پشت مجله در نقد و حمله به اندیشه و عمل چپ منتشر کرد و در بالاترین سطوح حکومتی در این باب سخن راند؟

تنها بدیل در برابر نظام استثماری و بی‌منطق و پوچ سرمایه‌داری (و جمهوری اسلامی چون قطعه‌ای از آن)، نظامی نوین و کیفیتاً متفاوت است که ما کمونیست‌ها آن را جامعه سوسیالیستی (و در پیشروی اش، جهان کمونیستی) می‌دانیم. دنیایی که در آن تمایزات طبقاتی، ستمگری و تبعیض جنسیتی و ملی، خرافه و جهل و ضد علم، منطق دیوانه‌وار «همه چیز در خدمت کسب حداکثر سود» و... به تاریخ پیوسته است. جامعه‌ای که تنها با واژگونی قهرآمیز نظم ارتجاعی کنونی و در عمل آگاهانه و مشارکت توده‌های وسیع مردم تحت رهبری یک حزب انقلابی کمونیست **می‌تواند و می‌باید** از دل این نظم کهنه متولد شود. ممکن است کسانی هنوز به این حقیقت پی نبرده باشند، ممکن است برخی باورشان به این حقیقت را از کف داده باشند، اما آنانی که قدرت سیاسی را در دست دارند و از این قدرت برای تداوم نظم ستمگرانه‌شان بهره می‌برند، این را خوب می‌دانند.

جنبش کمونیستی در جامعه ایران چندین و چند دهه سابقه دارد. اگر چه جمهوری اسلامی بسیاری از بهترین منادیان و پیش‌تازان این آرمان و فکر و عمل را سرکوب کرد و از میان برد، اما خیال باطل است که براندیشه انقلاب اجتماعی و آرمان‌رهایی و عدالت‌خواهی نقطه پایان گذاشته شد. انسان‌های ستم‌دیده، توده‌های تحت استثمار، به ستم‌ها و نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی فکر می‌کنند. به استبداد و خفقان همگانی حاکم بر همه سلول‌های این جامعه فکر می‌کنند. به سرکوب هر اندیشه و حرکت نوین اعم از سیاسی و هنری و ادبی فکر می‌کنند. آنان که پیش‌روتر، متعهدتر و مبارزه‌جوتر هستند به دنبال یافتن دلایل این شرایط می‌روند و راه پایان دادن به آن را جستجو می‌کنند. نگرانی امروز خامنه‌ای از تحولات و «فعال شدن جریان تفکر مارکسیستی در دانشگاه‌ها»، نگرانی از نطفه بستن و جوانه زدن مجدد همین تمایل انقلابی است. یک نگرانی واقعی. در این جامعه، پرچم عدالت‌خواهی اجتماعی (مسوات جویی با هر برداشتی) و همبستگی با کارگران و زحمتکشان همیشه در دست جریانات کمونیستی و چپ قرار داشته است. خامنه‌ای و همدستانش می‌دانند که آلترناتیو و شعارهای اقتصادی نیروهای چپ این ظرفیت را دارد که در برابر دهشت‌های اقتصادی که به توده‌های مردم تحمیل کرده اند (و بیش از این خواهند کرد) با مطالبات عادلانه توده‌ها در پیوند قرار گیرد. و پتانسیل پایه گرفتن یک قطب رادیکال را به طور جدی مطرح کند.

اما نگرانی طبقه حاکم فقط این نیست. این‌ها دیده‌اند که بعد از سرکوب خونین و گسترده مبارزان کمونیست و چپ انقلابی در دهه ۱۳۶۰ و زیر بمباران ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ میلادی که تحت عنوان «مرگ کمونیسم» انجام گرفت، جریان چپ باز هم از محیط دانشگاه‌ها سر بلند کرد. این جریان علیرغم محدودیت‌های فکری، التقاط‌های سیاسی و ایدئولوژیک و نابسامانی‌ها و خطاهای تشکیلاتی‌اش نه فقط گفتمان ضد سرمایه و سود و استثمار را به میان آورد بلکه اندیشه سکولاریسم، خواست جدایی دین از دولت، افکار ترقیخواهانه و ضد خرافاتی را هم به میزان معینی در فضای جامعه تبلیغ کرد و راهگشای بحث و مجادله و روشنگری علیه تبعیض جنسیتی و ستمگری ملی و مذهبی شد.

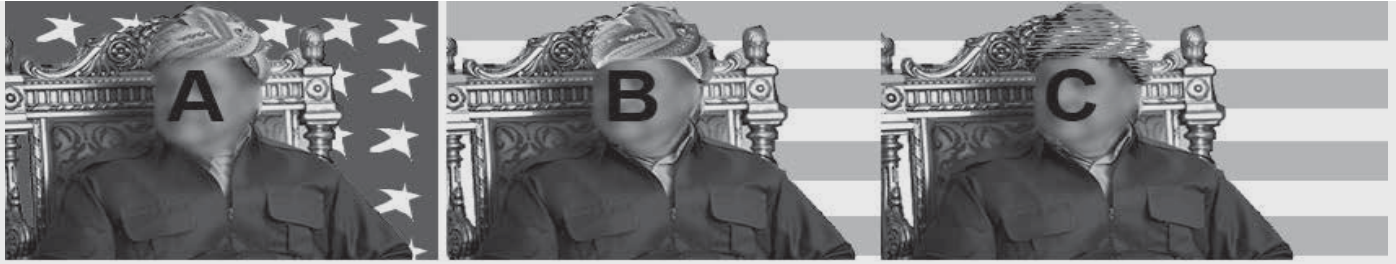
از نظر طبقه حاکمه هیچ تضمینی وجود ندارد که بار دیگر نیروی کمونیست انقلابی و جریان‌های چپ، و این بار آگاه‌تر و نقشه‌مندتر و متشکل‌تر و رادیکال‌تر از پیش، سر بلند نکنند. یورش‌های

ایدئولوژیک - سیاسی جمهوری اسلامی علیه افکار و ایده‌ها و جنبش‌های انقلابی و ترقیخواهانه که یک روز به شکل «ضرورت اسلامی کردن علوم انسانی»، روز دیگر تحت پرچم «مبارزه با گرایش‌های فمینیستی» و در همه دوره‌ها با آماج قرار دادن کمونیست‌ها و چپ‌ها انجام می‌شود تماماً هدف در نطفه خفه کردن ظرفیت‌های انقلابی و احتمال‌های رادیکال را دنبال می‌کند.

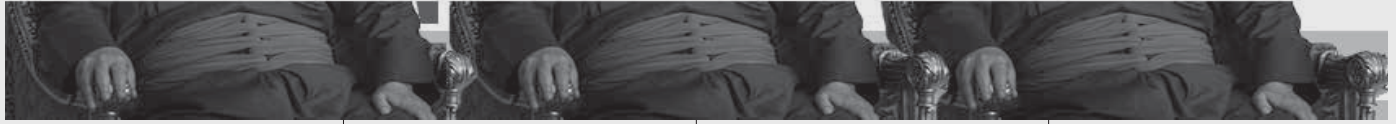
در شرایط گسترش بحران و از هم گسیختگی در جامعه و منطقه، در شرایط چرخش بزرگ جمهوری اسلامی و گام نهادن طبقه حاکم در مسیری ناروشن با سرانجامی ناروشن، گرایش به یافتن آلترناتیو و مشخصاً گرایش به آلترناتیو رادیکالی که مناسبات حاکم را زیر سوال کشد و اقتصاد و سیاست و اخلاقیات کهنه را نقد کند افزایش پیدا می‌کند. گسترش اعتراضات حق طلبانه کارگری، مبارزات معلمین و پرستاران، تجمعات کنش‌گران محیط زیست سالم، اعتراضات توده‌های محکوم به اعدام که با شعار «ما را نکشید» به اسارتگاه‌های جمهوری اسلامی رنگی دیگر داده‌اند و... بستر و زمینه عینی برای تاثیرگذاری و گسترش تفکر و عمل کمونیستی است. در این شرایط بحرانی، جمهوری اسلامی سراسیمه می‌کوشد پایه‌های اجتماعی‌اش را جمع و جور و «ایدئولوژیزه» کند و وحدت و انسجام درونی‌اش را نیز سر و سامان دهد.

از دل شرایط کنونی هر احتمالی می‌تواند سر بلند کند از بحران مشروعیت رژیم گرفته تا حتی بحران انقلابی. در این میان، نقش و جایگاه نیروی پیشاهنگ کمونیست می‌تواند سمت و سوی روندها و رویدادها را تعیین کند. می‌تواند به این سوال همیشگی پاسخ دهد که آیا زنجیرهای ستم و بردگی بار دیگر فقط به لرزه در خواهد آمد یا از هم خواهد گسست و مسیر رهایی توده‌های مردم از ستم و استثمار، از شر دولت جمهوری اسلامی گشوده خواهد شد؟

این مهم‌ترین چالش مقابل روی جامعه ماست. ما کمونیست‌ها باید جسورانه منافع اساسی کارگران، زنان، توده‌های فقیر، خلق‌های ملل تحت ستم را بیان کنیم و جنبشی انقلابی را با هدف سرنگونی نظام استثماری جمهوری اسلامی و برقراری جامعه و نظامی از نوع دیگر سازمان دهیم. نه تنها باید در تئوری نشان دهیم که چه می‌گوئیم و چرا برنامه و استراتژی ما تنها راه برای رهایی توده‌های مردم و برون رفت از این جامعه طبقاتی دیوانه و بی‌منطق است، بلکه در عمل مبارزاتی این تفکر را به افق رهایی کامل از هر نوع ستم و استثمار پیوند دهیم و به آن واقعیت بخشیم. ■



مشکل در کردستان عراق رهبری بورژوا فئودال است نه عقب ماندگی ملت کرد!



باید رهایی با پرچم انترناسیونالیستی و در راه انقلاب سوسیالیستی و با فلسفه و ایدئولوژی و راه کمونیستی باشد. حکومت اقلیم کردستان عراق از همان ابتدا علیه کمونیستها شمشیر کشید ابتدا دست اطلاعات ایران را باز گذاشت تا چپ‌های ایرانی را ترور کنند. راه را برای مبارزه انقلابی و قهرآمیز آنها تنگ کرد و به جای تبلیغ ایدئولوژی رهایی بشریت تنگ‌نظری ناسیونالیستی و ایدئولوژی کسب سود به هر طریق ممکن سر لوجه حکومتشان شد. چنین شد که امروز فساد به شکل گسترده موجود است و اختلاف طبقاتی بیداد می‌کند.

این ملت کرد نیست که شایستهٔ بندگی است بلکه این طبقهٔ بورژوا - فئودال کردستان و هم پالگی هایشان در جمهوری اسلامی عراق هستند که بردهٔ سرمایه داری امپریالیستی و مسبب وضعیت اسفناک مردم کرد هستند. این احزاب مرتجع هستند که باید سرنگون شوند. همین احزاب اند که آرمان رهایی نوع بشر یعنی کمونیسم را رویا نامیده و سال ها هم نوا با تبلیغات کر کننده امپریالیست‌ها کارزاری وسیع را علیه کمونیسم به پیش بردند. حالا که عمق پوسیدگی ایدئولوژی اسارت طلبانه‌شان آشکار شده تقصیرات را به گردن «ملت کرد» می‌اندازند. همین احزاب بورژوا پراگماتیست هستند که دم از پذیرش اسلام خوب در مقابل اسلام بد زدند. جلال طالبانی برای تبلیغات انتخاباتی عکس خود را با لباس حج منتشر کرد؛ هر بار به تهران سفر کرد سر قبر خمینی جنایتکار رفت و برایش فاتحه خواند. برای اینکه انقلاب واقعی در خاورمیانه پیش رود این احزاب ناسیونالیستی مرتجع باید همراه با همهٔ رژیم های نوکر امپریالیسم در روند انقلابات انترناسیونالیستی سرنگون شوند. آن چه خاورمیانه بدان نیاز دارد انقلاب و کمونیسم است. ■

کاوه اردلان

دیگر با حکومت‌های ارتجاعی منطقه مانند جمهوری اسلامی نیز پیمان دوستی و همکاری و شراکت بستند. سال‌ها در بوق و کرنا دمیدند که دارند در مسیر آزادی کردستان گام می‌نهند و امپریالیسم آنگونه که گفته می‌شد بد نیست و بزودی کردستان عراق تبدیل به دویی دیگری خواهد شد. منظورشان از آزادی البته ایجاد نوعی حکومت وابسته و متکی بر تجارت کالا و فروش نفت و استثمار زنان و کارگران و دهقانان است که در آن یک قشر ممتاز توانگر با لباس کردی سر کار باشد و دم از رهایی ملی بزند.

جنگ‌ها و سیاست‌های امپریالیستی در منطقه خاورمیانه از عراق یک میدان مین، یک ویرانه، یک خانهٔ بزرگ فساد ساخته است. ارمغان سلطهٔ امپریالیستی، حکومت دست نشاندهٔ عراق و اقلیم کردستان به عنوان جزئی از آن است و توسعه‌ای موج و بی‌قواره: جمهوری اسلامی عراق جمهوری بدنامی که به نماد استثمار و ستم ملی و جنسی و مذهبی تبدیل شده است.

کردستان با اتخاذ سیاست‌های سرکوبگرانه علیه مردم عرب و متحد شدن با امثال نوری مالکی و تشکیل حکومت اسلامی ارتجاعی با آنها از یک طرف و اتحاد با جمهوری اسلامی ایران از جانب طالبانی و اتحاد با دولت فاشیستی ترکیه از طرف بارزانی در واقع موج نفرت را هم در زحمتکشان کردستان پراکندند و هم نفرت را در صفوف مبارزان ایرانی و ترکیه‌ای. درسی که ملت کرد و ملت‌های دیگر منطقه خاورمیانه چه در ایران و چه در ترکیه و چه در عراق باید از موضوع غم‌انگیز حکومت کردی در عراق بگیرند عواقب غلبهٔ ایدئولوژی و ارزش‌ها و برنامهٔ طبقاتی بورژوا - ملاکان است و حمله به ارزش‌های انقلابی و ایدئولوژی رهاییبخش کمونیستی. این تجربه نشان داد که مبارزه برای رهایی نمی‌تواند و نباید منحصر به رهایی ملی باشد بلکه

زندگی در اقلیم کردستان گفته است که اگر ملت کرد نجنبد نشان می‌دهد که شایسته آزادی نیست و طالب بردگی است! (متن صحبت‌های او در سایت کردپرس درج شده). «گوران» همان جریانی است که تحت رهبری نوشیروان مصطفی و در نتیجهٔ انشعاب بخشی از اتحادیه میهنی کردستان ایجاد شد. برای بسیاری از مردم، این نوع حرف‌ها که امروز از زبان سخنگویان «گوران» به گوش می‌رسد آشناست. این نوعی چراغ چپ زدن و پیچیدن به راست است. این مرتجعین تازه به دوران رسیده طوری صحبت می‌کنند که انگار مشکلات موجود ربطی به سیستم اقتصادی - اجتماعی حاکم ندارد و به موضوع ملت و ویژگی‌های ملی مربوط است. اهالی کردستان عراق هم مانند دیگر جوامع به طبقات تقسیم می‌شوند. حرکات سیاسی، گرایش‌ها و سطح آگاهی و عکس‌العملی که به شرایط و رویدادها نشان می‌دهند هم بستگی به عوامل گوناگون دارد. از سابقهٔ احزاب گوناگون و فعالیت‌های سیاسی‌شان در سال‌های دور و نزدیک گرفته تا فاکتورهایی مثل سرکوب و تجاوز خارجی و تهدیدات واقعی یا مصنوعی روزمره‌ای که برای‌شان می‌تراشند.

اتحادیه میهنی کردستان به رهبری طالبانی و حزب دمکرات کردستان به رهبری بارزانی از برههٔ تجاوز و اشغال امپریالیستی عراق توسط آمریکا و متحدینش (از اوایل دههٔ ۱۹۹۰) که به قصد تحکیم سلطه بر خاورمیانه انجام شد وارد ائتلاف با قدرت‌های امپریالیستی شدند یا بهتر بگوییم به خدمت آن‌ها درآمدند. مزدوران سیا و موساد و میت ترکیه و اطلاعات جمهوری اسلامی هم وارد عمل شدند. این دو حزب و جریان‌های کوچکتر دور و برشان ایدئولوژی نوکری امپریالیسم و اسارت را تبلیغ کردند. از یک طرف گفتند که امپریالیسم آمریکا دوست درجه یک‌شان است و از طرف

در اقلیم کردستان جایی که امثال طالبانی‌ها و بارزانی‌ها حکومت می‌کنند مبارزه طبقاتی بالا گرفته. زحمتکشان چند شهر دست به تظاهرات زده و با نیروهای سرکوبگر اقلیم کردستان درگیر شده‌اند. حکومت اقلیم که با کمک مستقیم آمریکا به قدرت رسید و رکن اساسی دولت دست نشانده جمهوری اسلامی عراق است بعد از یک دهه به خاطر برنامه‌های امپریالیستی و فساد و ریخت و پاش‌ها هنوز نتوانسته زیرساخت‌های ابتدایی را برای زندگی روزمره فراهم کند. معنی سازندگی این شده که بزرگراه‌ها و ساختمان‌های بلند بسازند و بورژوا - فئودال‌های کرد در ناز و نعمت به سر برند و منابع طبیعی را شرکت‌های امپریالیستی غارت کنند. در مقابل اما، بیکاری و فقر در میان تودهٔ کارگر و زحمتکشی که نیروی کارش ارزش آفرین است بیداد می‌کند. حالا مردم ستم‌دیده در چند شهر به پاخاسته‌اند و علیه کمبود برق و کمبود آب و گرانی و وضعیت اسفبار زندگی دست به مبارزه زده‌اند. در شهرهای سید صادق و حلبچه و....

در بحبوحه این مبارزات تضادهای میان حاکمین در کردستان بالا گرفته، تلاش می‌کنند تا قدرت از کف‌شان بیرون نرود. هر جناح تقصیرات را به گردن دیگری می‌اندازد. یکی آن دیگری را وابسته به دولت ترکیه می‌داند و خود از طرف دیگری به نوکری جمهوری اسلامی متهم می‌شود.

در این بلبشو اخیراً در مجلس اقلیم کردستان مباحثی در گرفته. اهالی مجلس محلی اقلیم همگی در تشکیل این حکومت شریک بوده و هر یک چه به شکل حزبی و چه به شکل فردی از خون یغمای بدست آمده به هنگام تجاوز امپریالیستی آمریکا و متحدین غربی سهم برده‌اند. اخیراً یکی از اعضای حزب «گوران» (تغییر) در سخنرانی‌اش ضمن بر شمردن مشکلات

گرافیتی و این دوراهی همیشگی

چندی است هنر گرافیتی در ایران رو آمده و یک جورهایی دارد مُد می‌شود. اگر پولش را داشته باشید چند تا اسپری رنگ می‌خواهد و استنسیل و البته ایده و جرات. گرافیتی «اصیل» صرفاً شاخه‌ای از هنر خیابانی نیست بلکه اساساً شکلی از اعتراض جوانان شهری در دنیای سرمایه‌داری امروز است. به همین علت، زیرزمینی زاده شده. موضوعاتش اجتماعی - سیاسی است و تأثیرش فوری و کوبنده. از این نظر، شبیه به شعارنویسی و چسباندن آفیش است؛ هر چند «شخصی»‌تر به نظر می‌آید. نوجوان یا جوان هنرمند گرافیتی کار، با انتخاب یک اسم مستعار ابتکاری و معنادار برای خود، با طراحی مبتکرانه و گاه انتخاب رنگ و سایه برای آن اسم، و سرانجام با اسپری کردن آن به روی دیوار، ابراز وجود می‌کند.

عکس‌العمل اولیه‌ای که دستگاه سیاسی و فرهنگی حاکم در غرب (زادگاه هنر گرافیتی) نسبت به این جریان نشان داد، منفی بود. چرا که حاکمان همیشه از هنجار شکنی‌ها می‌ترسند. از شکل‌گیری جریان‌های فکری آلترناتیو در فضاهای شهری به ویژه در میان جوانان طبقات محروم می‌ترسند. از هر چیز که آزادانه و رنگین این فضای خاکستری را خط‌خطی کند و به قواعد اجتماعی - قانونی و سلیقه هنری رسمی گردن نگذارد می‌ترسند. سرکوب مستقیم گرافیتی البته کارگر نبفتاد. گرافیتی مقاومت کرد و پا گرفت و گسترش پیدا کرد. نظم حاکم اما با ایده‌ها و ارزش‌هایش در فرم‌های گرافیتی و «تگ» نیز ظاهر شد. حتی فضاهای محدود و قابل‌کنترلی را اینجا و آنجا به کسانی که نقش‌های بی‌خطر و معقول اجتماعی - سیاسی می‌زنند اختصاص داد تا در چارچوب سیستم

کار هنری کنند. البته «تخریب» محیط شهری توسط هنرمندان مستقل همچنان غیرقانونی باقی ماند. در بعضی کشورها جریمه‌های ویژه گرافیتی‌کاران را آنقدر بالا بردند که هرکس به چنگ پلیس بیفتد و در دادگاه محکوم شود مجبور است بخش بزرگی از دستمزدش را تا زمان بازنشستگی به حساب دولت بریزد! پس گرافیتی مستقل و اعتراضی همچنان خطرناک است و دست‌زدن به این کار جرات می‌خواهد. هنرمندان متعهد و مردمی از نسل‌های پیشین تا نسل امروز میدان را خالی نکرده‌اند. بر این باورند که اگر در کار گرافیتی، قانونی باشی یا قانونی بشوی، فاتحه هنرت را خوانده‌ای.

حالا در ایران هم با یک دوراهی روبرویم. هنرمند خیابانی باید از کدام راه برود؟ یک طرف، چیزی دارد رشد می‌کند که اسمش را گرافیتی رام می‌گذارم. منظورم همان تیپ آثاری است که ماه پیش در برلین برایش نمایشگاه ترتیب دادند و بی‌بی‌سی در موردش گزارش داد. همان نمایشگاهی که هنرمند و مخاطبش بنا به گزارش بی‌بی‌سی به نتیجه تفاهم هسته‌ای دلخوش کرده بودند و انتظار «روزهای خوش آینده» را می‌کشیدند. این گوشه از هنر خیابانی، ربطی به ریشه و تاریخچه این هنر اعتراضی و غیرقانونی ندارد. نه این که خیال کنید در زمینه رنگ و فرم، کم می‌آورد. نه! ولی حرف‌های متفاوت و تحریک‌کننده نمی‌زند. اگر به خط‌لاتین «تگ» می‌کند عمدتاً تقلید از تصاویری است که در اینترنت از «تگ‌ها» در شهرهای بزرگ دنیا دیده است. تگ‌های فارسی‌اش هم چیز بیشتری از بازی‌ها و نوآوری‌ها در خط‌نگاری سه دهه اخیر ایران نیست. این نوع گرافیتی از شورش

خالی است. دست‌اندر کارانش خیابان را که میدان اصلی جنگ است رها کرده و زیر سقف آتلیه و گالری سنگر گرفته‌اند. به قول یکی از همین هنرمندان، البته در خیابان هم می‌شود ظاهر شد اما زیر پوشش «سازمان زیباسازی شهرداری تهران» یا روی بیلبوردها در خدمت پیام‌های بازرگانی. چرا که نه؟! اگر سمت و سوی تأثیر را ضدیت با فرهنگ مسلط و دستگاه فرهنگی حاکم تعیین نکنند، اگر رسالت خود را آفرینش فرهنگ آلترناتیو نبینی، آخر و عاقبت هنرت همین خواهد شد.

خوشبختانه معنی گرافیتی کردن در ایران فقط گرافیتی رام نیست. مرتباً به هنرمندان گمنام معترض بر می‌خوریم. به خودشان که نه، به گرافیتی‌های کم عمرشان که شاید ۳ روز هم بر دیوار نماند؛ با استنسیل‌های قطع کوچک روی کابین تلفن، بر دیوار کارگاه‌های متروک، گوشه دنج پارک، ته یک بن بست یا در راه پله‌هایی که دو خیابان غیر هم سطح را به هم متصل می‌کند. این گرافیتی‌ها صدای اعتراضند. اعتراض به خفقان؛ به تحقیر زن؛ به نابودی عامدانه فضای سبز عمومی. البته محیط گرافیتی اعتراضی و مردمی در ایران یک کمبود یا نقطه ضعف بزرگ دارد. آثار و اسامی مستعار را که می‌بینی از خودت می‌پرسی دختران کجا هستند؟ آثار زنانه کجاست؟ واقعیت اینست که جای آن‌ها در این عرصه از جنگ فرهنگی زیرزمینی خالی است.

به هر صورت، گرافیتی اعتراضی تحت این رژیم واپس‌گرا و ستمگر مذهبی به شدت زیر فشار است و محیط محدودی را پوشش می‌دهد. با

وجود این، پویا است و اگر مقاومت کند و کم نیورد می‌تواند پا بگیرد. دوست دارم اسم این نوع گرافیتی را «مکتب تبریز» بگذارم. این اسم گذاری ادای دینی است به آثار راهگشا و نمونه وار «آیسی اند سات Icy & Sot». دو برادر از شهر تبریز که کارهایشان تحت تأثیر هنرمند پر آوازه ناشناس انگلیسی «بنکسی» قرار دارد. «مکتب تبریز» دربرگیرنده آثاری است که از نظر مضمون و فرم در ردیف کارهای این دو باشد. همان روحیه و فرهنگ و تعهد را منعکس کند. «آیسی اند سات» چند سالی می‌شود که از ایران رفته‌اند و در یکی از مصاحبه‌هایشان خواندم که فعلاً خیال برگشتن ندارند. گرافیتی‌های «آیسی اند سات» تأثیرگذار و مردمی است. ایران که بودند کارهایشان روی دیوارها یا بر تابلوی علائم راهنمایی رانندگی فوراً به هدف می‌زد و فکر ایجاد می‌کرد. مثل هر هنرمند آلترناتیو دیگری به جرم متفاوت بودن، مستقل بودن و جوان بودن زیر ضرب قرار داشتند و کارشان غیرقانونی بود. وسط خیابان باید کار زیرزمینی می‌کردند و خطر بازداشت و اذیت و آزار را به جان می‌خریدند. دستگاه سرکوبگر اسلامی هنرمندان جوانی مثل «آیسی اند سات» را شیطان پرست معرفی می‌کرد. یک بار که گیر افتادند برای تنبیه و تحقیر صورت‌شان را رنگ قرمز زدند. اما این دو کار خود را ادامه دادند؛ خوش فکر و ابتکاری و جذاب. از نقش چهره کودکان کار بر دیوار خرابه‌ها گرفته تا



من ندارم سرباس!

می‌کند؟ اصلا همان هیجان‌ناز مضر دوره اصلاحات بود که سرعت پیشروی را سست کرد و ما را رساند به بن بست بی‌نام احمدی‌نژاد. اگر جوانان جوگیر نمی‌شدند. اگر مطالبات قدم به قدم طرح شده بود. حالا صبر کن و بگذار در آرامش تسلیم و تفویض مردم قدم بردارد دولتی که امید آنان را باز خریده است. اصلا شماها نه حافظه تاریخی دارید و نه تعهد به زندگی همین حالای مردم. اگر داشتید یادتان نمی‌رفت احمدی‌نژاد با مردم چه کرد. یادتان نمی‌رفت کجای دنیا و با چه کسانی زندگی می‌کنید. اوضاع خاورمیانه به نفع ایران دارد گردش می‌کند. منافع این گردش را بزودی خواهیم دید. اگر زیاده‌خواهی‌هایمان راه آینده‌ای مطمئن و مطلوب را نبندد. حالا تو هی بگو این‌ها همه بازی است. گردش مهره‌هاست برای تنظیم بهتر چرخ‌هایی که قرار است زحمتکشان و درجه دوم‌ها را له کند. دموکراسی برای این مملکت استبداد زده از نان شب واجب تر است. چه اهمیتی دارد که متولی‌اش دولتی مرتجع از جنس مذهبی قرون وسطایی باشد یا آمریکای مدرن با آن جنگنده‌های حاضر به یراقش! دموکراسی خودش به نفس قدرت بازبایی و بازآفرینی خود را دارد. همین که حرفش را بزنی یواش یواش همه جا نفوذ می‌کند و همه چیز را خوب می‌کند. خواهی دید که همین یک کلمه چطور زیر آب مرتجعین را می‌زند. مردم وقتی در هوای آن نفس بکشند، داناترند. اصلا همان زحمتکشانی که تو می‌گویی برای فهمیدن و آگاه شدن به چیزی بیشتر از دموکراسی نیاز ندارند. کمی که فضا باز شود، همه می‌توانند حرف بزنند و بالاخره وسط همین حرف زدن هاست که «حرف درست» یکپو تاریخساز می‌شود و همه آن را می‌پذیرند چون گام به گام در مسیر زایش‌اش حضور داشته و دست اندرکارش بوده‌اند. بدون تجربه دموکراسی، دیکتاتوری پرولتاریای تو هم جهنمی برای گرم کردن تنور دیکتاتورهایی از جنس مدرن خواهد بود. هی نگو به تاریخ نگاه کن و به تکاملش که از مسیر مبارزه بین دو سوی حاکم و محکوم آن رخ ادامه در صفحه بعد

دیدید کلید چرخید؟ سیاست و دیپلماسی یعنی همین، وقتی کمی عرق وطن و تعهد ملی چاشنی‌اش باشد! حالا صبر کن بزودی نتایج‌اش را خواهی دید. این همه عناد برای چه می‌کنی؟ ندیدی مگر رهبر هم موافقت کرده است؟ دلت قرص باشد پشت این سیاست به جاهای مهمی گرم است. حالا تو هی بگو صورت پر خون این جهان زخم آلود بزک بر نمی‌دارد. اصلا شما همه‌تان شش ماهه به دنیا آمده‌اید. نگاه کن، خیلی نرم و آرام دارد دزدها را رسوا می‌کند و به قضاوت می‌نشانند. مگر هشت سال پیش این ممکن بود! نان گران شد! آب گران شد! مسکن و آموزش و امنیت ستارگان سهیل اند؟ خوب که چی؟! مگر جز این است که باید تاریخ آینده را با دارایی‌های امروزمان بسازیم؟! خوب وضع ما همین است. کشوری جهان چندمی از نوع اسلامی‌اش آن هم درست وسط خاورمیانه نفت خیز. حالا تو هی انقلابات روسیه و چین ۱۰۰ سال پیش را مثال بزنی. چه ربطی دارد. کشور را باید قدم به قدم ساخت. هیجان برای قلب تاریخ مضر است. دارایی‌های ملی که آزاد شد. سیاست مدیران قدرتمند آجر آجر آینده را خواهد ساخت! حالا تو هی گیر بده که کدام مدیر! کدام سیاست! خواهر جان همین‌ها که داریم همین حداقل‌ها، تحصیل کرده‌ها و دکترهای واقعی با کمی تحقیق و آزمون و خطا بالاخره راه آبادانی را خواهند یافت. مگر هاشمی نیافت! یادت است صف‌های طولانی نان و نفت و ارزاق دوره جنگ!! دیدی چه پیشرفتی کردیم آن هم فقط در ده سال. حالا این وسط یک سری هم گرسنه و بی‌سپینا و آواره ماندند!! سطح زندگی پایین آمد؟ سرکوب کارگران و زحمتکشان و زنان اتفاق افتاد؟ قتل‌های زنجیره‌ای پیش آمد؟ قحطی و جنگ شهری و غارت رخ داد؟ خوب که چی؟ پیشرفت هزینه دارد. باید کلی نگاه کرد. هر چیزی پرتی دارد. جامعه هم از این قاعده مستثنا نیست. دانشگاه هم آرام آرام راه می‌افتد. هی نگو خفقان ریشه‌اش به دم این کلید بسته است. اصلا دانشگاه مگر چه کاری از دستش برمی‌آید؟ جز جوگیری چهار تا جوان بی‌عقل که یکپو فیل‌شان یادهای سرخ

نقش اسارت پشت دیوار یک زندان. اینجا و آنجا حرف «آ»ی لاتین به نشانه آناشیسیم در گرافیتی‌های‌شان ظاهر می‌شد و گاه غافلگیر کننده، مثل تصویر آن زن مسن خانه دار که روی گاری خرید ایستاده تا «آ» را بر دیوار اسپری کند. نمایشگاه استنسیل‌های‌شان در تهران (زمستان ۱۳۸۸) یکی از شلوغ‌ترین‌ها در سال‌های اخیر بود. بعد از ترک ایران، محافل و گروه‌های تولید کننده و یا علاقمند به گرافیتی در غرب خیلی زود به ارزش کارشان پی بردند. حالا به نظر می‌آید که افکار و ایده‌های خودشان هم بیشتر شکل گرفته و یا آشکارتر ابراز می‌شود. حالا دیگر رنج مهاجران را منعکس می‌کنند و خشونت پلیسی را. در گوشه‌ای نمادهای سرمایه‌داری را به سخره می‌گیرند و در گوشه‌ای دیگر مقاومت فلسطین را فریاد می‌کنند.

آثار «ایسی اند سات» در کنار آثار ارزشمند بسیاری از هنرمندان گرافیتی در کشورهای گوناگون بازتاب یک هنر جهانی است که به یک زبان واحد جهانی سخن می‌گوید و بر مخاطبانش تاثیر می‌گذارد. درست همان طور که افق‌ها و آرمان‌ها و ارزش‌های اجتماعی جهانی هستند. طبقات، جهانی هستند. مسئله اینست که این میان، در کدام سمت ایستاده‌ای و چه افق و ارزش‌هایی را بازتاب می‌دهی و با اثر هنریت به آن‌ها توان می‌بخشی. با نظم ستم و استثمار حاکم همراه می‌شوی یا در برابرش سر به شورش بر می‌داری و خواهان انقلاب می‌شوی. دوراهی همیشه و در هر محیطی در برابر ظاهر می‌شود. پرسش اینست که آیا هنرت جهل و خرافه و ستمگری و تبعیض را نشانه می‌گیرد یا با آنچه حاکم است همراه می‌شود؟ زشتی و کهنگی نظام طبقاتی را در هر رنگ و لباسی حتی به شکل پیشرفته‌ترین و متمدنانه‌ترین دموکراسی‌های بورژوایی برملا می‌کند یا به فرمان قانون ارزش در می‌آید و کالا می‌شود؟ ■

سعید سبکتکین



من ندارم سر....

می‌دهد. صبور باش. خواهی دید اگر هیچ حماقتی این مسیر طلایی تدبیر و امید را منحرف نکند، کجاها خواهیم رسید. ترکیه را انگشت به دهان می‌گذاریم. فقط صبور باش و هی آمار فقر، گرسنگی، تجاوز، تحقیر، نامیدی، آوارگی، بیماری، آلودگی محیط زیست و طبقه و تاریخ... برای مان ردیف نکن. به تفصیل گفتم تا خدای ناکرده چیزی از امید چسبناک و هرزه این روزها کم نکرده باشم. چیزی از جنس تعلیق‌های همیشه و تکرارهای دوباره! راستی ما چرا عناد می‌کنیم؟ چرا کوتاه نمی‌آییم؟ چرا خسته نمی‌شویم از تکرار این ترانه که فردا از آن ماست. از آن همه آن‌ها که کار، زندگی، جسم، جنسیت، اندیشه، آرزو و امیدشان در کنترل سرمایه است. چرا خسته نمی‌شویم از افشای هر چیزی که خواهد دروغ و ابتذال تاریخی و طبقاتی خود را بر جای حقیقت بنشانند؟ چرا این اندازه اصرار داریم بر وجود حقیقت، زمانی که نسبیتهای عوام‌فریبانه مغز و دست‌ها را به تسخیر در آورده است. چرا ما به هیچ صراطی مستقیم نیستیم؟ چه از جان جهان و تاریخ می‌خواهیم؟

چرا ما به جهانی بهتر باور داریم؟

«بهتر» صفتی عجیب است! و «باور داشتن» حسی عجیب‌تر. در دنیایی که همه چیز نسبی است! زندگی پرملال سرشار از لحظاتی است که نمیدانی معنی‌اش چیست و تو در آن چه نقشی داری! کجای داستان ایستاده‌ای؟ کشت و کشتار، قتل و غارت، تجاوز و تحقیر، فقر، فلاکت، ... آنقدر این الفاظ تکرار می‌شوند که دیگر نیازی نیست برای شروع حرفت مقدمه چینی کنی!! اوضاع خراب است و من و تو، جوانانی که فرصت ناب زیستن در کنار همدیگر را در دقیقه‌ها و ثانیه‌ها هایش بی‌پروا از کف می‌دهیم فقط ناظریم.

باور داشتن و امیدوار بودن به چیزی «بهتر» سخت است زمانی که بدیهی‌ترین نیازهای انسانی ات بی‌پاسخ می‌ماند اگر در ازایش نپردازی! نان، مسکن، حق تحصیل، بهداشت و ... تازه اگر شانس بیآوری و دستت به دهانت برسد باید مخت را آماده پذیرش اراجیفی کنی که آنها می‌خواهند بشنوی و بیاموزی!! یاد بگیری که تقدیر تغییر پذیر نیست! یاد بگیری که هیچ چیز ارزش جنگیدن ندارد مگر آنچه فرماندهان مذهبی و اقتصادی امر بدان کنند. یاد می‌گیری فردیت ات را بازیچه دست شیاطینی که ممکن

است گاه و بی‌گاه در جان مغزت نفوذ کنند و وسوسه‌هایی از وضع موجود را در گوشات زمزمه کنند نشوی! یاد می‌گیری بترسی از هر آن چیزی که آرامش تصویر پیرامونت را در هم بریزد. بخصوص از هیجاناتی که عقلانیت قدم هایت را هدف گرفته‌اند. یاد بگیری که اگر قرار است قدم بعدی در چاه بیفتیم بهتر است قدر همین چاله‌ای که در آنیم را بدانیم. یاد بگیری دست به کارهای بزرگ شدن بلاهت است و بهای سنگینی دارد. زندگی در جامعه و جهانی که از باورهای پوک و پوچ سرشار است به ما آموخته که «باور» داشتن حماقتی نابخشودنی است.

باور داشتن به چیزی واقعا «بهتر»! سخت است. اگر نه باورهای زیادی دوروبرمان تزریق کرده‌اند. باور کرده‌ایم که خدایی هست. که وظیفه بندگی هست. که این خدا نماینده‌ای هم برای اجرای نقشه هایش دارد! باور کرده‌ایم که جهان بی‌هدف آفریده نشده. که چرخ‌های استثمار فرد از فرد از ابتدای تاریخ تا انتهای آن همینطور بوده و خواهد ماند. باور کرده‌ایم که زن نصف مرد است. کارگر، خادم سرمایه و تاریخ اسیر استثمار! باور کرده‌ایم که رنگارنگ دموکراسی بورژوازی نیست. که آدمیزاد اسیر دست زیاده خواهی و شهوت است. انسان گرگ انسان است و باید گرگ بزرگتری برای مدیریت همه بالای سرشان باشد. در این صدها سال باور کرده‌ایم که جنگ، قحطی، فقر و تحقیر چیزی جدا نشدنی از زیست انسانی است. عده‌ای ثروتمندند و مدیریت و کنترل کار میلیون‌ها نفر را به عهده دارند. آنها سرمایه‌دارند چون زیرکند یا سخت کار کرده‌اند یا ارث پدرشان بوده چون خدا چنین خواسته است و کارگران در فقر و سختی زاده شده‌اند چون تنبل‌اند و نتوانسته‌اند از فرصت‌های پیشرفت‌شان استفاده کنند. چون همیشه ترسو بوده‌اند. باور کرده‌ایم مبارزه، حزب، رهبری، انقلاب، نام‌های دیگر فاجعه‌اند. ما خیلی چیزها را باور کرده‌ایم. یعنی خواستند که باور کنیم. اما همیشه چیزی هست. چیزی که امکان فراتر رفتن از جریان موجود را هموار می‌کند. خشم و کینه‌ای که طرف مغلوب این تصویر را به فکر وا می‌دارد. قدرتی که در مقاومت آن نهفته است، امکان شکل گرفتن باورهایی دیگر را به ما می‌دهد. اما نه باورهایی از جنس گذشته! مقاومت در برابر جریان غالبی که

«دولت رفاه»

در مقابل

«دو گسست»

نظرتان در مورد تصویری که برابران قرار می‌دهیم چیست؟ جامعه‌ای را در نظر بگیرید که در آن هر چه امروز می‌بینیم وارونه شده باشد. مردمی که اینک تحت استثمار قرار دارند دیگر به این صورت استثمار نشوند. کسانی که اینک حکومت می‌کنند دیگر اجازه حاکمیت یا اعمال نفوذ نداشته باشند. ساختار اقتصادی کنونی تغییر کرده، بعضی از روابط اجتماعی و شکل‌های حاکمیت سیاسی عوض شده، فرهنگ و ایدئولوژی هم رنگ تازه‌ای به خود گرفته باشد. هرکس کاری داشته باشد و خوراکی و سرپناهی. بیمه درمانی و حقوق بازنشستگی هم برقرار باشد.

کم نیستند کسانی که تصورشان از سوسیالیسم همین است. ایده‌ال‌شان جز این نیست. حسرت جوامع یا دوران‌هایی را می‌خورند که چنین وضعی برقرار بود. ممکنست صادقانه صبح تا شب حرف از انقلاب و سوسیالیسم بزنند اما افق و دورنمای‌شان از تحول اجتماعی و دیدشان از جامعه متفاوت و آلترناتیو در برابر جهنمی که بر دنیای امروز حاکم است از محدوده «دولت رفاه» و سیستم سیاسی سوسیال دموکراتیک اروپایی فراتر نمی‌رود. زمانی که دیوار برلین فرو ریخت و اردوگاه شوروی فروپاشید، کسانی گفتند اردوگاه شوروی مثل باغ وحش بود که حداقل خوراکی در برابر می‌انداختند و در قفس امنیت داشتی اما سرمایه‌داری غربی مثل جنگل است و هر آن ممکن است طعمه دیگری بشوی و گوشت از استخوانت جدا کنند. این حرف بازتاب افق دید کوتاه سوسیال دموکراتیک - رویزیونیستی است که دنبال شکل‌های کمتر وحشی و عقلانی‌تر سرمایه‌داری می‌گردد. برای کسانی که انقلاب اجتماعی را دور و دست نیافتنی می‌بینند وجود امکانات گسترده مصرفی، رفاه و خدمات عمومی در این یا آن کشور امپریالیستی به ایده‌آل تبدیل می‌شود.

این تمایل و این درک مستقیماً بر تصویری که از سوسیالیسم در ذهن‌ها نقش بسته تأثیر می‌گذارد. در این تصویر، توده‌های مردم واقعا نقشی در

سیاهی وحشت پیرامون مان را آفریده، به باورهایی از جنس دیگر پا می‌دهد به تناسب فهم و آگاهی ما. باورهایی متناسب با واقعیت و تغییر واقعیت. با تجاری سرشار از امید و اضطراب. دستاورد انسانی که نمی‌خواهد تن به وضع موجود دهد. انسانی که آموخته است منادیان مذهب، سگ‌های پاسبان نظم موجودند. جزا و پاداش، بهشت و جهنم، مسیح و موسی و محمد و... همه کلید رسوخ به قلب و مغز زحمتکشانی است که در امیدی محتضر دست به دامان اولیا و اوصیا می‌شوند برای رهایی از ستم و تباهی! انسانی که آموخته تاریخ با زایش او آغاز نشده و با مرگش به پایان نمیرسد. تاریخ دست‌مایه زیست اجتماعی انسانی است که در پی رفع تضادهای دورانش برآمده و آن را شکل داده است. جریانی پویا از مبارزه و تغییر که آینده را از بطن جهش‌های خود می‌آفریند. انسانی که آموخته کار اوست که جهان و تاریخ‌اش را می‌سازد نه دستان بی‌برکت خدایگان سرمایه و دین. انسانی که آموخته تاریخ سرنوشتی مقدر به نفع هیچ طبقه‌ای نیست و برای شناخت آن راهی جز تغییر دادن‌اش وجود ندارد. راهی که از قدم‌های کوچک اما مصمم خود او آغاز می‌شود، برای رسیدن به جامعه‌ای که در آن نشانی از استثمار و ستم نباشد. جامعه‌ای که در آن سرمایه‌داران و قدرتمندان فرمانروایی نمی‌کنند. زندگی انسان‌ها در خدمت «سرمایه» نیست و «پول» خدایی نمی‌کند. انسانی که آموخته تجربه تاریخی - جهانی مبارزه طبقاتی‌اش با همه خوب و بد آن پشتوانه قدم‌های آتی اویند. انسانی که آموخته به همه آنهایی که قدم هایش را سست، نگاه‌اش را تنگ و جهان‌اش را کوچک می‌خواهند با تردید بنگرد. همه دوستان و دشمنانی که از کمبودهای مبارزه تاریخی - طبقاتی کوهی صعب می‌سازند و تا خانه نشینش نکنند رضایت نمی‌دهند. باید مطمئن شوند که ما پشیمانیم از اوج گرفتن بال‌هایی که سالها زخم جامعه طبقاتی بر آن نشسته است. انسانی که آموخته برای داشتن باوری «ممکن» و «ضروری»، باید از همه باورها و تلقینات تحکیم کننده وضعیت اسفبارش دست بشوید. علم را دستمایه شناخت محیط پیرامونش کند و بواسطه آن مسیری برسازد از امیدهای انسانی که دیگر نمی‌خواهد تن به باورهایی در زنجیر دهد. مسیری که در گام‌های‌اش تکامل می‌یابد و بارور می‌شود. ■

سلین شکوهی

را به آن اعلام کنند. و سیاست‌های رسمی‌ای وجود دارد که همه اگر می‌خواهند راحت زندگی کنند و به دردرس نیفتند باید از آن‌ها پیروی کنند. اما این تصویری اساسا تحریف شده از واقعیتی است که در جوامع سوسیالیستی شوروی و چین می‌گذشت. این تحریف اهداف و دستاوردهای آن انقلابات است. واقعیت اینست که توده‌های وسیع مردم در جوامع فئودالی و سرمایه‌داری از شرکت واقعی و موثر در امور سیاسی، از اداره دولت و تعیین سمت و سوی جامعه محروم بودند. جهان بینی و روش‌ها و ایدئولوژی‌های مسلط آنان را از فهم واقعی و تغییر آگاهانه دنیا دور می‌کرد. اسیر آخرت‌شان می‌کردند. راه شناخت و تغییر دنیا را به روی‌شان می‌بست. انقلاب‌های سوسیالیستی می‌خواستند این وضع را عوض کنند و هم در اقتصاد و هم در روابط اجتماعی تغییرات اساسی بدهند.

اما مسئله ایدئولوژی رسمی در آن تجربه واقعا وجود داشت و در موردش باید جمع‌بندی کرد. تا آنجا که به حزب مربوط می‌شود باید تاکید کنیم که به یک حزب پیشاهنگ نیاز داریم. حزبی که انقلاب و دولت نوین را رهبری کند. این حزب ایدئولوژی‌ای دارد که متحدش می‌کند. ایدئولوژی کمونیستی که واقعیت را به درستی منعکس می‌کند و مردم را قادر به تغییر آگاهانه واقعیت می‌کند. ولی در یک جامعه سوسیالیستی، آیا همگان برای اینکه کارشان پیش رود باید وفاداری‌شان را به این ایدئولوژی اعلام کنند؟ خیر. کسانی که ایدئولوژی کمونیستی را قبول دارند باید این امر را اعلام و برای فراگیر کردنش مبارزه کنند. کسانی که هنوز قانع نشده‌اند نباید چنین چیزی را اعلام کنند. کسانی که با ایدئولوژی کمونیستی مخالفند باید این مخالفت را بیان کنند. و بر سر ایدئولوژی‌ها مبارزه خواهد شد. این واقعیتی است که ایدئولوژی رهبری کننده در جامعه سوسیالیستی وجود خواهد داشت. ایدئولوژی صحیحی که مردم را در دست یافتن به حقیقت توانا می‌کند. به آن‌ها کمک می‌کند که در راستای منافع‌شان حرکت کنند. اما این معنایش اعلام وفاداری همگانی به ایدئولوژی کمونیستی نیست. این مسئله‌ای است که نیاز به کنکاش بیشتر، بحث و مبارزه بیشتر دارد. ■

«آتش»

* این نوشته اقتباسی است از مقاله «سه دنیای آلترناتیو» اثر باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، منتشر شده در کتاب «ظراتی درباره هنر، فرهنگ، علم و فلسفه» (۲۰۰۵).

عمیق‌تر از تغییر این یا آن شکل مالکیت اقتصادی با هدف تضمین ارائه خدمات اجتماعی به مردم. می‌شود چنین تغییراتی را داد و ارائه چنین خدماتی را برای مردم تضمین کرد اما کماکان علم و هنر و فلسفه و بقیه عرصه‌های حیات جامعه را در اختیار اقلیتی از مردم باقی گذاشت. و تعیین کننده‌تر اینکه، به جز این اقلیت کسی را به جریان تصمیم‌گیری‌های سیاسی راه نداد.

در دو انقلاب کمونیستی قرن بیستم (نخست در روسیه و سپس در چین) جهش عظیمی در این راستا صورت گرفت که از اهمیت تاریخی - جهانی برخوردار بود. اما آن انقلابات شکست خورد و ما موقتا عقب نشستیم. ما به جهش‌های بیشتر بر اساس جمع‌بندی عمیق کل آن تجربه تاریخی - جهانی نیاز داریم. در آن تجربه، مشکلات کاملا واقعی و آزار دهنده‌ای هم وجود داشت که باید به آن‌ها پرداخت با این هدف که بر بهترین جوانب گذشته اتکاء کنیم، از آن‌ها فراتر رویم و در آینده بهتر از قبل عمل کنیم.

همان طور که بارها گفته‌ایم این فقط ما نیستیم که از تجربه انقلابات کمونیستی در قرن بیستم جمع‌بندی می‌کنیم. کل بورژوازی بین‌المللی نیز با هدف توجیه و تقدیس نظام استثمارگرانه خود و اثبات اینکه تنها نظام مطلوب و یا ممکن برای نوع بشر است، تصویر تحریف شده و جمع‌بندی‌های وارونه‌ای از آن تجربه ارائه می‌کنند. از سلطه نظام توتالیتریستی بر روسیه و چین دوران لنین و استالین و ماو می‌گویند. از «ذهنیت بیمار» رهبرانی که می‌خواستند دنیا را بر پایه تصورات «جنون آمیز» خود بازسازی کنند. از انقلاب‌هایی که «به نام خیر عمومی، بزرگ ترین فجایع را به نوع بشر تحمیل کردند.» این حرف‌ها را کسانی می‌زنند که نظام‌شان بر بردگی و غارت و قتل علم اقوام و ملت‌ها استوار شده و طی سه قرن، بهره‌کشی و ستمگری سیستماتیک و جنگ‌های خانمانسوز و تکان دهنده‌ترین مصائب را به کمک فن‌آوری پیشرفته و خرافه و سنت و دین بر دنیا گسترانده است.

با وجود این، اتهامی که تحت عنوان توتالیتریسم به انقلابات کمونیستی و رهبرانش می‌زند سوالاتی واقعی در مورد روابط میان انسان‌ها، میان دولت و حزب و مردم در جامعه سوسیالیستی به میان می‌آورد. ایدئولوگ‌های دنیای امپریالیستی و روشنفکران دنباله‌رو آن‌ها می‌گویند که «رژیم توتالیتر» یا در واقع دیکتاتوری پرولتاریا، یک ایدئولوژی رسمی دارد که همه برای اینکه کارشان در جامعه پیش برود باید وفاداری خود

نوین و دنیای نوین را نمی‌توان با همان دیدگاهی ساخت که جامعه طبقاتی ذهن مردم را با آن انباشته است. اگر رویکرد مردم به دنیا اساسا فرقی با رویکرد امروزشان نداشته باشد و از محدودیت‌ها و پیشداوری‌ها و کم

توقعی‌هایی که نظام طبقاتی به آن‌ها تلقین و تحمیل می‌کند آزاد نشده باشند نمی‌توان یک تحول انقلابی واقعی در جامعه ایجاد کرد. نمی‌توان روابط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ناعادلانه را برانداخت.

جامعه سوسیالیستی واقعی، جامعه‌ای که ما از طریق انقلاب کمونیستی به دنبال ساختنش هستیم یکسره متفاوت از تصاویر و تصورات سوسیال دمکراتیک و روزیونیستی است. آلترناتیو ما یک گسست ریشه‌ای واقعی از دنیای کنونی است. همان چیزی که خطوط کلی‌اش را مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» پیش گذاشتند: انقلاب کمونیستی معرف یک گسست ریشه‌ای از روابط سنتی مالکیت و ایده‌های سنتی است. این دو به هم مرتبطند و وجودشان به هم گره خورده است. یکدیگر را به شکل‌های مختلف تقویت می‌کنند.

بگذارید مثالی بزیم. اگر در جامعه‌ای نقش زنان اساسا بچه داری باشد آیا برابری زن و مرد می‌تواند وجود داشته باشد؟ خیر. و اگر به سنت‌ها و اخلاقیاتی که چنین نقشی را تقویت می‌کنند ضربه نزنیم و ریشه کن‌شان نکنیم چطور می‌شود روابط بین زن و مرد را تغییر داد و نابرابری‌های عمیق و دیرینه‌ای را که به تقسیم جامعه بشری به ستمگر و ستم‌دیده، استثمارگر و تحت استثمار گره خورده از بین برد؟ نمی‌شود.

آلترناتیو ما گسست ریشه‌ای در همه عرصه‌های جامعه است. ما جامعه و دنیایی را می‌خواهیم که اکثریت بزرگ مردم واقعا بخواهند در آن زندگی کنند. دنیایی که در آن نگران نان شب‌شان نباشند. نگران زمان‌هایی که گرفتار بیماری می‌شوند نباشند. نگران این نباشند که پول دوا و دکترشان چه می‌شود. همه این‌ها مهم است. اما مهم ترین مشخصه جامعه و دنیایی که ما می‌خواهیم اینست که مردم در آن به پا می‌خیزند، چالش می‌کنند و مرتبا بر عرصه‌های گوناگون حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه مسلط می‌شوند.

ساختن چنین جامعه و دنیایی کاری است کارستان. کاری است بسیار



متحول کردن جامعه ندارند. از نظر سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی درگیر جنبش‌ها و جهش‌هایی نیستند که مرتبا سطح آگاهی و توانایی‌های‌شان را برای مسلط شدن به عرصه‌های گوناگون بالا ببرد. این دقیقا وضعیتی بود که شوروی سوسیال امپریالیستی و کشورهای مثل آلمان شرقی و لهستان داشتند. در دهه ۱۹۸۰ هر وقت مقامات این کشورها از سوی محافل امپریالیستی غرب به خاطر موارد واقعی یا ادعایی زیر پا گذاشتن حقوق مردم مورد سوال قرار می‌گرفتند معمولا جواب‌شان این بود که «شما غربی‌ها بهتر است حرفی از حقوق بشر نزنید. در جامعه شما این همه بیکار وجود دارد. مگر حقوق بشری پایه‌ای‌تر از حق داشتن کار وجود دارد؟»

خوب، نکته‌ای واقعی در این بحث بود اما اصل قضیه را می‌پوشاند. آن‌ها نظمی را نمایندگی می‌کردند و مبلغ جامعه‌ای بودند که نوعی از «دولت رفاه» بود و نقش توده‌های مردم در آن اساسا هیچ فرقی با نقش آن‌ها در شکل کلاسیک سرمایه‌داری نداشت. پرسش در مورد حقوق مردم را نمی‌توان به حقوق ابتدایی مثل داشتن کار و کسب درآمد تقلیل داد. مسئله اینست که سوسیالیسم جامعه‌ای کیفیتا فراتر و متفاوت‌تر از این هاست. جامعه‌ای است که از نظر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی واقعا برتر از جامعه سرمایه‌داری است. جامعه سوسیالیستی صرفا با تامین نیازهای توده‌ها معنا نمی‌شود بلکه یک مشخصه اساسی‌اش حرکت آگاهانه و ابتکار عمل و تاثیرگذاری فزاینده و کلکتیو مردم است.

این یک تغییر و تحول اساسی و کیفی است و با برقراری نظام خدمات اجتماعی فراگیر فرق دارد. در تصویر روزیونیست‌ها از سوسیالیسم، نقش توده‌ها به تولیدکنندگان ثروت تقلیل یافته بود. مردم قرار نبود به مسائل بزرگ تری مثل امور دولتی، جهت‌گیری جامعه و فرهنگ و فلسفه و علم و هنر و امثالهم بپردازند. متحول کردن جهان‌بینی مردم برای آن که بتوانند جهان را و خود را تغییر دهند مطرح نبود. اما جامعه

از خوزستان....

به سوی نابودی قدم بر می‌دارد. آب آشامیدنی و آب‌های کشاورزی شور شده‌اند. این وضعیت بر تولید محصولات متنوعی از قبیل گندم، ذرت و نیشکر تاثیر گذاشته است. برای نمونه، فقط طی یک سال اول آبیگری سد (۱۳۹۱) تولید نیشکر در منطقه شوشتر ۱۰ درصد کاهش یافت. در پشت معضلی بزرگی که در قامت سد گتوند قد علم کرده و ظاهرا راه حلی برایش متصور نیست می‌توان هرچ و مرج و حرص ذاتی و منطق کور نظام سرمایه‌داری را دید؛ می‌توان فریبکاری و فرصت طلبی و فساد طبقه استثمارگری را دید که برای هیچ چیز و هیچ کس ارزشی قائل نیست مگر برای سرمایه و سود و قدرت. برای پی بردن به عمق «فاجعه گتوند» باید این پروژه را از زمان طراحی اولیه تا به امروز مرور کنیم. پروژه احداث سد گتوند یکی از

دهها طرح بزرگ پردرآمدی

بود که سپاه پاسداران با استفاده از امکانات و امتیازات انحصاری‌اش از آن خود کرد. سپاه با توجه به درازمدت بودن فرایند کار و تغییر نرخ مواد و تجهیزات، هزینه‌ها را مرتباً بالا می‌برد، از اعتبارات بانکی بیشتری برخوردار می‌شد و بر سود خود می‌افزود. حجم کار آنقدر بزرگ بود که اصولاً هیچ رقیب داخلی برای سپاه وجود نداشت و نیازی نبود که به زور تهدید و فشار امنیتی یا استفاده از اهرم روابط حکومتی، پیروز مناقصه شود. مثل هر پروژه عمرانی بزرگ دیگر، سپاه نقش مجری و پیمانکار اصلی و البته منفعت برنده اصلی را به عهده گرفت اما دهها نهاد دولتی و نیمه دولتی دیگر نیز به صورت شریک نزدیک و یا پیمانکار موقت تحت هدایت سپاسد قرار گرفتند. در این میان می‌باید از شرکت «مهلب قدس» (وابسته به آستان قدس رضوی) نام برد که شریک اصلی سپاسد در پروژه گتوند محسوب می‌شد و کار مطالعات طرح را جلو می‌برد.

.... سال ۱۳۹۰ بود که کار احداث سد گتوند از نظر وزارت نیرو و مجریان طرح

به پایان رسید و سد آماده آب گیری شد. پیش از این، در سال‌های ۱۳۸۳، ۸۴، ۸۸ و ۹۰ کارشناسان مختلف به قرارگاه خاتم الانبیاء در مورد نزدیکی معدن نمک و سازند تخییری گچساران (با صدها میلیون تن ذخیره نمک) به محل سد هشدار داده بودند. گفته بودند که این نمک‌ها می‌تواند تدریجاً در مخزن یا دریاچه مصنوعی سد حل شود و آب شیرین رودخانه را شور کند. اما این هشدارها نشنیده گرفته شد. در مقابل این ابراز نگرانی‌ها، مدیر مطالعات طرح سد و نیروگاه گتوند علیا ادعا کرد که رگه‌های موجود نمک با محل ساخت بدنه سد حدود ۴/۵ کیلومتر فاصله دارد و به علت «دوری زیاد» هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد!

.... روشن بود که با توجه به اعتبارات میلیاردی که در این پروژه هزینه شده بود



و ضربه سیاسی که می‌توانست نصیب سپاه پاسداران و مسئولان و مدیران جمهوری اسلامی اعم از اصلاح طلب و اصولگرا شود، آبیگری نکردن و یا تخریب سد گتوند منتفی بود. . . وزارت نیرو و سپاسد برای بستن دهان کارشناسان مخالف پروژه و مردم معترض، «طرح‌های تکمیلی» را برای جلوگیری از نفوذ نمک به مخزن سد و شور شدن آب جلو گذاشتند.... تنها نتیجه‌ای که «طرح‌های

تکمیلی» داشت افزودن بر هزینه‌های این پروژه ۳ میلیارد دلاری و دوختن کیسه دیگری به نفع پیمانکاران غارتگر سپاه پاسداران و شرکای خارجی‌شان بود.

.... فاجعه برای مردم منطقه از حدود سال ۱۳۸۸ آغاز شده بود. اولین گام، کوچ اجباری روستائیان ساکن در حریم سد گتوند بود. ۴۱ روستای حاشیه سد از سکنه خالی شد. با آبیگری سد، آب و برق منطقه «آب ماهیک» با ۱۱ روستا، گلزاری و سریشه و برآفتاب و گاورا و... قطع شد. مدارس‌شان را تعطیل کردند و راه‌های عبور و مرورشان را از بین بردند. اردیبهشت ۱۳۹۱ یعنی در فاصله کوتاهی بعد از آبیگری سد گتوند خبر بالا رفتن شدید درجه شوری آب در برخی نقاط خوزستان به گوش رسید. محصول گندم کشاورزانی که نه دستگاه سنجش شوری در اختیار داشتند و نه دانش این کار را، به شدت صدمه دید. بیش از ۵۰ درصد نخلستان‌های استان خوزستان نیز در همان سال دچار آسیب شد. . .

.... از نظر زیست بومی، زمین و آب در یک سیستم طبیعی که حوزه آبیگری نامیده می‌شود با هم پیوند دارند. آب، خواه قطره‌ای کوچک باشد یا رودخانه‌ای خروشان، بر زمین اثر می‌گذارد و رسوب‌ها و مواد حل شده را با خود به بسترهای بزرگ تر می‌کشد و در اغلب موارد به دریاها می‌رساند. رودها نیز به نوبه خود محصول زمینی هستند که بستر آن‌ها را تشکیل می‌دهد. شکل و اندازه و جریان رودخانه‌ها را نوع سنگ و خاک، شکل و شیب زمین و میزان پوشش گیاهی محیط رقم می‌زند. وقتی که

سد، رشته‌های پیوند میان زمین و رودخانه را می‌گسلد سراسر حوزه آبیگری و شبکه متنوع حیات را که زیر پوشش این حوزه قرار دارد تحت تاثیر قرار می‌دهد. دست اندازی و آسیب رساندن به حریم رودخانه‌ها تاثیرات فوری و درازمدت مهمی دارد چرا که تغییرات عظیمی در سیستم حرکت و گردش آب (در مشخصات و نحوه توزیع آب در سطح کره ارض) ایجاد می‌کند. در حال حاضر حدود ۴۰ هزار سد بر سر راه رودخانه‌های دنیا قرار گرفته‌اند که

اغلب‌شان طی ۵۰ سال گذشته ساخته شده‌اند. این سدها سیستم حرکت رودها را کاملاً عوض کرده‌اند که این قطعاً اثرات زیست محیطی جدی در پی خواهد داشت. احداث سدهای عظیم تعادل اکوسیستم موجود را که طی هزاران سال شکل گرفته نابود می‌کند. طی چند سال گذشته اثرات منفی سدها آنچنان آشکار شده که اغلب کشورها به کلی از احداث سد دست کشیده‌اند و حالا مجبورند پول‌های‌شان را برای رفع مشکلاتی که سدهای موجود به بار آورده سرمایه گذاری کنند....

.... گره‌های کوری نظیر پروژه گتوند در بسیاری موارد نه در جریان بحث و جدل‌های بی انتهای کارشناسانه بلکه بر اثر رویدادها و تحولات «غیر اقتصادی» گشوده می‌شود. گاه وقوع یک شورش بزرگ اعتراضی از سوی مردم جان به لب رسیده می‌تواند رژیم بحران زده را بر سر نقاط ضعف آشکارش به عقب نشینی وادار به این امید که گریبان خود را از این یا آن رسوایی بزرگ خلاص کند. گاه به راه افتادن جنگ‌های تاثیرگذار در منطقه می‌تواند اولویت‌های جدیدی را به مرتجعین حاکم تحمیل کند تا آن حد که پروژه‌های در حال اجرای‌شان را به حال تعطیل در آورند و یا در آن‌ها چرخش اساسی ایجاد کنند. نکته اینجاست که به حال خود واگذار کردن این فجایع، مقاومت و اعتراض نکردن در برابر این پروژه‌های ویرانگر و جنایتکارانه، و نشانه نگرفتن سرچشمه و مسبب اصلی این بدبختی‌ها یعنی نظام اقتصادی - اجتماعی حاکم و دولت طبقاتی - استمگری که حافظ و نماینده این نظام است، فقط و فقط باعث طولانی شدن درد و رنج توده‌های بی‌شمار می‌شود. حتی اگر زمانی چرخشی در برنامه ریزی‌ها و سیاست گذاری‌ها صورت گیرد و سر و ته این یا آن رسوایی بزرگ را هم بیاورند، پیش از آن زندگی صدها هزار نفر بلاواسطه به تباهی کشیده شده است و میلیون نفر دیگر نیز به شکل‌های مختلف صدمه دیده‌اند، و منابع طبیعی و ثروت‌های اجتماعی بزرگی از دست رفته است.... ■

حمید محمصص

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد،

با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی،

به پخش آتش به وسیع ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com weblog: n-ataash.blogspot.com